بسم الله الرحمن الرحیم

# اشاره

آیه در مقام محاجه و احتجاج نازل شده است و در مقام احتجاج، لازم نیست موضوعی که به آن احتجاج شده واقعاً درست باشد، بلکه همین که خصم آن را قبول دارد، کافی است.

بیان شد که احتجاج و مخاصمه و جدل بر دو قسم است:

1. قسم اول جدلی است که در آن، امری که تنها مورد قبول خصم هست، مورد استدلال قرار می‌گیرد.

2. قسم دوم جدلی است که علاوه بر اینکه بر امر مورد قبول را تمسک می‌کند، آن امر واقعاً مورد قبول خود احتجاج کننده نیز است.

ممکن است کسی بگوید آنچه در احتجاج و مناظره و جدل شرط است، همین است که آنچه می‌خواهد به آن تمسک کند موردقبول خصم باشدو لو اینکه خودِ شخص قبول نداشته باشد یا واقعی نباشد. در این صورت اگر ما قائل شویم که اصل در مقام محاجّه بیش از این نیست و این را برای مناظره کافی بدانیم، آن‌وقت اشکالی که در جلسه قبل به‌عنوان سومین اشکال مطرح شد وارد می‌شود و گفته می‌شود: «فسألوا أهل الذکر» و هر آنچه در آیات و روایات به‌عنوان مخاصمه و جدل و یا در مقام تخاصم و جدل وارد شده است از اعتبار و حجیت ساقط می‌شود، چراکه همان‌که در مقام احتجاج است برای صحت آن کافی است که طرف مقابل‌قبول داشته باشد و لو اینکه واقعی نباشد.

# جواب اشکال سوم

در قرآن و روایات اصل بر این است که آنچه را که به آن استدلال می‌شود حق باشد و مجموعه ادله‌ای که وجود دارد در این مسئله که: «**لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**»(فصلت/42)، «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى**»(نجم/4) و همچنین ادله فراوانی که مفاد آن این است که محتوای وحی و آنچه در قرآن کریم وجود دارد، حق است و باطلی به آن راه ندارد. این اطلاقات این‌گونه اقتضاء می‌کند که اصل را بر این قرار دهیم که آنچه در مقام محاجّه هم وارد می‌شود، مطلب حقّی است و نه اینکه فقط چون خصم آن را قبول دارد، مورد تمسک و استدلال قرار گرفته است.**

**البته ما ادعا نمی‌کنیم که این مطلب استثناء ندارد و می‌شود آنچه خصم به آن تمسک ‌کند مورد جدل قرار بگیرد و این قابل توجیه است که بگوییم این باطل نیست، چراکه در مقام محاجّه می‌شود به آن توجه کرد، ولی:**

**اولاً: ظهور اولیه این است که آن فرازهایی که در مقام محاجّه است، مانند آن فرازی است که در مقام محاجّه نیست. خروج از این اصل نیاز به یک دلیل قاطعی دارد.**

**ثانیاً: روایاتی که آیه شریفه را بر اهل‌بیت تطبیق داده‌اند، نشان‌دهنده این است که بحث صرفاً محاجّه نیست، بلکه «فَسألوا أهل الذِکر» خودش یک قانون و قاعده حقی است که به آن تمسک شده است که البته خصم هم آن را قبول دارد.**

## معانی آیه**«وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**»

**آیه شریفه«وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**» **(**طه/44) دارای دو معناست:

1- «**بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**» ناظر به روش و طریقه است؛ به این معنا که مجادله کنید به روشی که بهتر و مناسب‌تر است و مخاطب را رام می‌کند.

2- «**بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**» ناظر به محتوا است، یعنی از محتوایی استفاده کنید که بهترین است و آن محتوا حق است.

بعید نیست که این آیه هر دو معنا را توأم افاده کند و شاید به آیات دیگری نیز بتوان تمسک کرد که ناظر به این مسئله باشد.

## نتیجه

درنتیجه به نظر می‌آید که:

**اولاً:** می‌شود به آیات دیگری نظیر «**بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**» تمسک کرد؛

**ثانیاً:** اینکه ممکن است یک اصل عقلایی عام باشد؛

**ثالثاً:** بعید نیست که بگوییم در آیات و روایات و بخصوص در آیات این یک اصل است که جمله‌ای که حتّی در مقام محاجّه می‌آید، علاوه بر آن اعتراف خصم که آن را می‌پذیرد، فی‌الواقع هم مطلب حقّی باشد.

البته در این مسئله چون شاهد خاص وجود دارد (تطبیق روایات بر اهل‌بیت) نیازی به اثبات اصل عمومی نیست.

## مرور اشکال سوم

اشکال سوم این بود که «**فَسْئَلُوا**»(نحل/43) در مقام احتجاج و جدل و مناظره است و هر آنچه در مقام مناظره باشد، نمی‌توان به آن به‌عنوان یک حق مطلق اعتماد کرد و فقط حق در مقام جدل است.

## جواب

جواب کبروی: اصل این است که هر آنچه در قرآن می‌آید و لو در مقام جدل ناظر به واقع است و حق مطلقی را می‌گوید که این اصل می‌تواند از سویی مستند به آیاتی باشد و از سوی دیگر مستند به یک اصل عقلایی عام و احیاناً اصل عقلایی در کتابی مانند قرآن.

جواب صغری: در اینجا ما شاهدی داریم، آن هم روایاتی است که این مسئله را به چیزی تطبیق داده‌اند (اهل‌بیت) که آن حق مطلق است و این نشان‌دهنده این است که ظرفیت آیه ظرفیت بیان حق مطلق است.

**(نکته:** در تفسیر المیزان بعضی در تفسیر «**أَهْلَ الذِّكْرِ**» قائل به این شده‌اند که مقصود از أهل الذکر ائمه هستند و بعد مرحوم مصنف این را نفی کرده و می‌فرمایند که این با سیاق آیات سازگار نیست؛ البته این همان اشکالی بود که وارد شده است و ما در اینجا چندین جواب دادیم که چند جواب دیگر نیز باقی است و ایشان این‌گونه احساس کرده‌اند که این روایات خلاف قرآن است و آن‌ها را طرح کرده‌اند، درحالی‌که راه‌های زیادی وجود داشت که آن روایات را تفسیر کرد به نحوی که با سیاق آیه نیز سازگار باشد.)

## اشکال چهارم: منافات حصر روایات با تعمیم اهل ذکر

أهل ذکر در روایات به شکل حصر در اهل‌بیت تطبیق داده شده است و این قضیه در بحث ما از جهت دیگری نیز ایجاد اشکال می‌کند و آن این است که وقتی حصر در اهل‌بیت شود، چگونه می‌تواند برای فقها و روات و صاحبان رأی و نظر و مجتهدین مورد تمسک قرار گیرد؟ و به‌عبارت‌دیگر اگر ما تمام مراحل و اشکالات قبلی را نیز پشت سر بگذاریم در اینجا «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» در تطبیقش بر فقها در باب تقلید یا در رابطه با روات و محدثین در باب حجیت خبر واحد با مشکل حصر روایات برخورد می‌کند؛ در حقیقت این روایات اهل ذکر را به کسانی که مستقیم به علم غیب متصل هستند و علم آن‌ها علم لدنّی است تطبیق می‌دهد، ولی دیگر نسبت به فقها و روات که در درجه دوم و سوم ائمه هستند، نمی‌توان تطبیق داد.

## جواب

پاسخ این سؤال هم همان وجوهی است که سابقاً در اشکال تطبیق آیه با توجه به روایات عرض شد.

ظاهر این روایات این است که این حصر، حصر اضافی است و اینکه می‌گوید ما مقصود هستیم این مطلب را می‌رساند که غیر از ما از منابع و مصادر و مراجع دینی قابل‌قبول نیستند؛ درواقع بحث این است که در فضای معارف دینی اسلامی، مرجعیت منحصره، از آن اهل‌بیت است و سایرین مرجعیتی ندارند. اینکه فقیه یا راوی از ما نقل می‌کند درواقع به این معنا است که این فرد از ماست و جدای از ما نیست.

درواقع کسی که این روایات و شأن نزول آن‌ها را ببیند متوجه می‌شود که این روایات از این باب است که:

**اولاً:** مرجعیت اهل کتاب را از اصول دینی تخطئه کند،

**ثانیاً:** مرجعیت سایر منابع و مصادر غیر از اهل‌بیت را بی‌اعتبار کند و به‌عبارت‌دیگر در جایی که گفته شده است: «إنّما عُنینا أهلَ البِیت مِن هذه الآیه» مقصود از اهل ذکر فقط ما هستیم این مطلب را می‌خواهد بگوید که آن‌هایی که قسیم اهل‌بیت هستند، اهل ذکر نیستند؛ اما آن‌هایی که در طول ما هستند و نه در عرض ما، اصلاً این روایت آن‌ها را نفی نمی‌کند.

### قوانین عقلایی مستفاد از آیه

اگر ما تعمیم را در این آیه بپذیریم، چند قانون عقلایی از این عبارت استخراج می‌شود:

1- قانون عقلی در آنجایی که اصل دین و تکلیف است.

2- قانون کلامی در ارتباط با اینکه صاحبان اصلی علم، اهل‌بیت هستند.

3- اینکه کسانی که می‌خواهند به اهل‌بیت راه پیدا کنند، باید به راوی و فقیه مراجعه کنند که اهل ذکر بوده و به اهل‌بیت نزدیک بوده و کلام آن‌ها را بازگو می‌کنند.

### سطوح متصور برای اهل ذکر

پس «ذکر» در اینجا به معنای صاحب توجه و آگاهی به یک موضوع می‌باشد، درنتیجه در آن موضوعی که شخص آگاهی ندارد، باید به آگاهان مراجعه کند؛ این امر عقلایی است و آیه این را تأیید می‌کند، منتهی دارای سطوحی است که عبارت است از:

1. جایی که مربوط به ادیان پیشین است و علمای یهود و نصارا اطلاعاتی داشتند؛ در آن محدوده‌ای که می‌دانستند، می‌شد به آن‌ها مراجعه کرد،

2.جایی که بحث در اصل دین است؛ در اینجا اهل ذکر شخص پیغمبر است،

3. جایی که می‌خواهیم به شریعت پیغمبر دسترسی پیدا بکنیم، اهل ذکر ائمه هستند،

4. جایی که می‌خواهیم راه را به سمت ائمه باز کنیم، اهل ذکر فقها و روات هستند.

و همه این 4 سطح اهل ذکر هستند.

### توضیح مسئله

پس ما در مورد عبارت «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» این‌گونه می‌گوییم که هم دارای ظرفیتی است که می‌تواند در اعتقادات جاری شده و پایه‌های اعتقادی را محکم کند که در آنجا گفته می‌شود «فسألوا» به‌نحوی‌ است که این سؤال شما را به علم برساند؛ هم ظرفیتی دارد که اگر دلایلی آورده شود که بگوید فقط ائمه اهل ذکر هستند و اهل راه‌یابی به حقیقت معارف هستند، باز هم «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» این‌گونه معنا می‌شود که از این افراد سؤال شود، چون این‌ها برای ما حجّت هستند؛ و اگر از این هم عبور کرده و به جایی رسیدیم که از ناحیه ائمه، معارفی ارائه شده است که ما دسترسی به آن نداریم، ولی اشخاصی به‌عنوان راوی و فقیه وجود دارند که این‌ها را می‌فهمند و آگاه به مسئله هستند، در اینجا نیز آیه می‌گوید که از آن‌ها سؤال کنید.

**نکته:** باید توجه داشت که در اینجا ذکر به معنای اهل نقل حدیث و روایت نبوده، بلکه به معنای اهل آگاهی و التفات به موضوع می‌باشد که این شخص، فقیه است و الا راوی که تنها نقل کنند است و نمی‌داند، اصلاً اهل ذکر نیست؛ لذا در مورد حجیت خبر واحد این تردید وجود دارد که آیا می‌توان به این آیه شریفه تمسک کرد یا خیر؟ چراکه راوی از حیث راوی بودنش اهل ذکر نیست؛ ولی، ‌فقیه اهل ذکر است و می‌فهمد.

این نکته را نیز باید متذکر شد که ذکر، معنای عرفی و مطلق دارد که در یک سطح ذاکر نسبت به یک موضوع، امام است که حقیقت محض را می‌داند. ولی در جایی که امام وجود نداشته و ما نمی‌توانیم به نظر قطعی امام دسترسی پیدا کنیم، اهل آن است که روی یک روال طبیعی عقلایی پیش رفته است.

### نتیجه:

به نظر می‌رسد که هر چهار اشکال قابل جواب است، علی‌رغم اینکه امثال شهید صدر این مسئله را قبول ندارند.

اما ظاهر امر این است که این آیه «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» یک مضمون بسیار مهمی که عقلی و عقلایی است، دارد و آیه هم آن را تأیید کرده، منتها در سطوحی که عقلی است و هنوز پای دین وارد نشده است، ارشاد محض بوده و در سطوحی همان تأییدی است که درواقع، رنگ مولوی به خود گرفته است و هیچ مانعی برای این مسئله وجود ندارد؛ چراکه قرآن «تَجری مجرَی الشمس» و درواقع دارای ظرفیت کلان و وسیعی است که درآن‌واحد یک جمله هم تأیید یک قانون عقلی و عقلایی است، هم ارشادی است و هم مولوی است، هم حجیت اهل‌بیت را بیان می‌کند (البته با یک مقدمه خارجیه‌ای که باید اثبات کنیم که در راه‌یابی به واقع و حقایق دین تنها اهل بیت راه گشا هستند) و هم درعین‌حال ناظر به فقها است و احیاناً محدثین و روات را نیز شامل می‌شود.

به‌این‌ترتیب علی‌رغم تمام آن عقباتی که در مسیر استدلال به این آیه شریفه وجود داشت، به نظر می‌آید که استدلال به آیه قابل‌قبول است و اگر هیچ مورد دیگری نیز وجود نداشت، بعید نبود که بگوییم این آیه دلالت کند بر اینکه اگر مردم چیزی را نمی‌دانستند به فضای شریعت مراجعه کرده و همان راهی را که در سایر فضاها انجام می‌شود، در فضای شناخت دین نیز همان کارها را انجام دهند (**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**).